

جسد دوم از کتاب اول تاریخ التواریخ

۲۱۴ و او را بخت طردیت نامور داشت چون سپاه ایران مجدداً در منستان رسید طردیت را تاب درنگ نمانده بی تکیه در برابر دشمن صف راست کند مصافی و در فرار کرده دیگر باره پناه بدولت روم برداشت کار از منستان را بنظم کرده صورت حال را بعرض ذوالکفای رسانید شاهنشاه ایران نامه در سولی بدولت روم فرستاد و سپاه خود که طردیت از کرخیگان دولت ایرانت آورد دست بسته بخت ماکیل فرمایند و اگر نه از بهر خجک آماده بکشند و اکشن و آن هر سه تن شریک او نتوانستند از حمایت طردیت فرود نشینند تا چار اعدا و خجک کردند و اکشن بشهر انطاکیه درآمد و بگردآوری سپاه پرداخت و گروهی عظیم فراهم کرد و طردیت را از سواحل رود و نیوسا طلب داشته مقرر رکاب ساخت و سرداری جمیع عساکر را باو گذاشته او را بسوی ایران کوچ داد و از طرف ایران نیز زشت با سپاه خویش برپا نمود و در میانان مشایق تیه که از کوه کرخی تا شیط فرات پست فرستاد راضی بی آب بود آند لشکر کران بهسم دوچار شدند و پیاده لشکر روم از لشکر نزدیک بهلاکت بود و در آن میان دو مصاف دادند و از پیچ سوی دیدار فتح مشاهده زلفت روز سیم جنگ عظیم پیوسته شد و از جانبین جمعی کثیر مقتول گشت و در آنجنگ طردیت فایت جلاوت و شجاعت ظنور رسانید و از آنسوی مردم ایران پامی سخت کردند و چندان کوشش نمودند که سپاه روم شکست شد از میان طردیت بگریخت و چند تن از دلاوران ایران از دنبال او تا خنده نزدیک رود فرات خدنگی برآید و در آنکه از پای درآمد طردیت ناچار شده از آب زیر آمده با اینکه از سر تا پای از آهن مسلحی کران در برداشت هیچیک از اسلحه خود را بر زمین نماندند و آن عمل کران خود را برود خانه فرات در انداخت و از عرض رود خانه که در آن مقام نصف میل بود بگذشت و با تفاق بهریت شدگان رومی راه انطاکیه پیش گرفت و چون قلهب با انطاکیه درآمد اکشن با چشم گرفت و روی از او گردید و از درجرت او را ساق ساخت تا بگرد ز در پهلوی کالسه و اکشن کییل راه پیاده سیر کرد و در نزد اصحاب دیوان کتبا خویش اعتراف کرد و بر ذمت خویش استوار نمود که دیگر باره با سپاه ایران مصاف دهد و نام پست شده را بلند کند پس اکشن جرم او را معفو داشت و بر حسب صواب دید او لشکری ساز داد و در پنجزار تن از سپاه گزیده از مردم آترین و قبایل قاص طنرم رکاب او ساخت پس قلهب دیگر باره کوچ داد نخستین بار راضی از مشلمان آمده و آنملکت را پر حمت زیر فرمان آورد و از پیاده سپاسی کران از آنجا نیرا خود برداشت و با بخت جنگ نشت باخت و در نزدیک لشکر گاه او خیمه راست کرد سپاه ایران از غایت خود رسیح اندازه دشمن منیدان شده چون شب میشد زمین از آب فرو میگذاشت و چادر بر مرکب میناوند و نخستین بختند چون مسافت در میان دو لشکر اندک ماند قلهب با دو تن از ملازمان خود نمیشی از لشکر گاه پرز شده بجزای سپاه زشت آمد و آنچال با باز دانست پس دل قوی کرده با ابطال رجال بدان لشکر شیخون برد مردم بران تا سلاح در برابر است میکردند و زمین برآسب می بستند شکسته میشدند و زشت از میان برداشته بسوی آذربایجان بگریخت اموال و اطفال مردم ایران بهت سپاه روم افتاد و مردم روم حیوان از راه بجان بردند و لشکر در میان میانی از حرم بست کرده بود چون سرانرا بر کشودا کننده از مردوارید ایدار با آنکه مردوار در زنده بختند و سبب از این زمان و فرزندان زشت نیز خدیقن سیر گشت و قلهب

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت: ۱۳۵۷
 تاریخ ثبت: ۱۳۵۷
 این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت: ۱۳۵۷
 تاریخ ثبت: ۱۳۵۷

وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

۲۲۱ و فاعلمت ایشان بود از جانب شمال باراضی سیرمدخلت کردند و از سوی جنوب بحد و ایران رخنه افکندند
 اصل این طایفه هم از گوه کرکس باشد مردمی کندم کون و قوی جبه و جلادت پیشه بودند و جنگ و جوش نامی
 نوش می پنداشتند و سواره مصاف میدادند و جهادت ایشان آن بود که سر شمشیر خود را زمین فرو برده بدان
 سجده میکردند و پرستش مینمودند و در جنگ هر کس را میکشیدند بچاره از آنجا آنجا تا زنگ آنها بر میگردد و رفته
 کشیده پیرایه کردن اسب خویش میکردند و هر که در میان ایشان سپر میشد و از کوچ دادن و زرم کردن ضعیف
 میشد شرط بود که خود را بکشند و بی درنگ خود را هلاک میکرد در سال پنجاه و شصت و شصت و شصت سال بعد از
 سقوط آدم نام این طایفه بالا گرفت و بر قتل و غنیمت میفرزیدند و مدت یکصد و چهل سال نامدار بودند نخستین این
 در زمان قیصری چون عزم جنگ ایران کرد از آنجا جهت لشکر بخوابست و در پاداش این خدمت زری بدیشان بخشید
 و صد کرد و آن دین راستی داد که چنانکه تفصیل آن مرقوم افتاد آن زمان که قبله موم باراضی الاین عبور میکرد
 چنانکه از در و در و منع بر خاستند چاره نتوانستند کرد و ناچار بیشتر از آن قوم به بنده بهای کود که کس بر شدند
 در آنجا سکون اختیار کردند و ایشان را الاین کرکس نامیدند و مدار کار خود را بر آزادی نهادند و در این نام
 آنجا حاکم را کز می گویند و یک نیمه ایشان از مسکن خویش کوچ داده بخار در ریای بالتیک درآمدند و با
 قبله المان که از قبایل نمسانند دوست شدند و جمعی با اتفاق لشکر فراتیا لیا درآمدند و در میان قبایل بود
 و اندال و بزرگی میان رود نیوب و کوه الب حاجی کردند و بعد از مرگ روزه فرس چهار طایفه با سه متفق
 شده از بهر غارت کال و فرانسه باختند و با قبایل فرنگ جنگ پیوسته سوار الاین و سیری نموده مردم
 فرنگ را شکست و سه سال اراضی را اشفته داشتند آنگاه طایفه بزرگی میان از ایشان جدا شدند و
 آن سه قبیله دیگر در سال ششزار و یکسال بعد از سقوط آدم علیه السلام بمالک اسپانیا آمدند و مملکت
 بختک و جوش مشغول شدند از نبال ایشان کنت مغرب نفرانند و آمد و در جای آنجا حاکم سکون اختیار کرد
 قسطنس که از بزرگان فرانسه بود با کنت مغرب پیام داد که سکون شما در فرانسه سووی ندارد و اگر در طلب
 مال و معاش سبک هستید شما نیز سووی اسپانیا شوید و آلیا که سردا کنت مغرب بود مردم خود را برداشته
 با سپانیول درآمد و ناچار بانسه طایفه مصاف داد و جمله را بریت کرد و جهات الاین را قتل عام نمود و سرگ بزار
 باقی ماند میان طایفه اندال درآمد و جزو ایشان شد و نام الاین در آن هنگام از میان برفت و از فرزندان آن
 کاری صورت نبت دیگر قبیله کنت باشند و ایشان بر دو جبهه اندکینیمه راکت مشرق گویند و یک نیمه
 کنت مغرب نام دارند اما کنت مشرق آنجا حاکم کونیند که از طرف شمال فرتر که از توابع توران زمین است
 تا کنار رود دکن که بر کیسوی بجز خراسان نشین داشتند و کنت مغرب آنجا حاکم کونیند که از رود دکن
 که سوی شمال در ریای خراسان است تا باب الاباب که در کوهستان طایفه کز نبت جای داشتند اول کس
 که بر جمع کنت حکمرانی داشت آن نام داشت و سال پنجاه و هفتاد و سه بعد از سقوط آدم نام
 قبایل کنت را از جای خود کوچ داده در طرف شمال دریای فرات کز نبت آورده بای داد و بعد از مرگ آن
 کنت رو که متبا و پاد در میان کنت مشرق از دودن مال بجهت حکمران بودند و در میان مغرب

این طایفه در زمان قیصری چون عزم جنگ ایران کرد از آنجا جهت لشکر بخوابست و در پاداش این خدمت زری بدیشان بخشید و صد کرد و آن دین راستی داد که چنانکه تفصیل آن مرقوم افتاد آن زمان که قبله موم باراضی الاین عبور میکرد چنانکه از در و در و منع بر خاستند چاره نتوانستند کرد و ناچار بیشتر از آن قوم به بنده بهای کود که کس بر شدند در آنجا سکون اختیار کردند و ایشان را الاین کرکس نامیدند و مدار کار خود را بر آزادی نهادند و در این نام آنجا حاکم را کز می گویند و یک نیمه ایشان از مسکن خویش کوچ داده بخار در ریای بالتیک درآمدند و با قبله المان که از قبایل نمسانند دوست شدند و جمعی با اتفاق لشکر فراتیا لیا درآمدند و در میان قبایل بود و اندال و بزرگی میان رود نیوب و کوه الب حاجی کردند و بعد از مرگ روزه فرس چهار طایفه با سه متفق شده از بهر غارت کال و فرانسه باختند و با قبایل فرنگ جنگ پیوسته سوار الاین و سیری نموده مردم فرنگ را شکست و سه سال اراضی را اشفته داشتند آنگاه طایفه بزرگی میان از ایشان جدا شدند و آن سه قبیله دیگر در سال ششزار و یکسال بعد از سقوط آدم علیه السلام بمالک اسپانیا آمدند و مملکت بختک و جوش مشغول شدند از نبال ایشان کنت مغرب نفرانند و آمد و در جای آنجا حاکم سکون اختیار کرد قسطنس که از بزرگان فرانسه بود با کنت مغرب پیام داد که سکون شما در فرانسه سووی ندارد و اگر در طلب مال و معاش سبک هستید شما نیز سووی اسپانیا شوید و آلیا که سردا کنت مغرب بود مردم خود را برداشته با سپانیول درآمد و ناچار بانسه طایفه مصاف داد و جمله را بریت کرد و جهات الاین را قتل عام نمود و سرگ بزار باقی ماند میان طایفه اندال درآمد و جزو ایشان شد و نام الاین در آن هنگام از میان برفت و از فرزندان آن کاری صورت نبت دیگر قبیله کنت باشند و ایشان بر دو جبهه اندکینیمه راکت مشرق گویند و یک نیمه کنت مغرب نام دارند اما کنت مشرق آنجا حاکم کونیند که از طرف شمال فرتر که از توابع توران زمین است تا کنار رود دکن که بر کیسوی بجز خراسان نشین داشتند و کنت مغرب آنجا حاکم کونیند که از رود دکن که سوی شمال در ریای خراسان است تا باب الاباب که در کوهستان طایفه کز نبت جای داشتند اول کس که بر جمع کنت حکمرانی داشت آن نام داشت و سال پنجاه و هفتاد و سه بعد از سقوط آدم نام قبایل کنت را از جای خود کوچ داده در طرف شمال دریای فرات کز نبت آورده بای داد و بعد از مرگ آن کنت رو که متبا و پاد در میان کنت مشرق از دودن مال بجهت حکمران بودند و در میان مغرب

جسد دوم از کتاب اول تاریخ التواریخ

میداد و تاوریکت بزرگ با قیصر از در صدق و صفا بود و با تاوریکت احوال بدقی در از مقابل و مقابلت داشت و عاقبت
 او را بقتل آورد و قیصر در ارامی انجیمت اراضی، شیره را که از مجال روم اعلی است بر تاوریکت دویم تفویض فرمود
 و چون مردم کنت در سمرقند غارت بی اختیار بودند عاقبت خاطر قیصر رنج شد و حکم داد که تا تاوریکت لشکر خود را
 بر داشته بار ارضی ایتالیا عبور کند و او را غرض با بگذارد قبایل مردول را قلع و قمع فرماید و در جای آنجا عت سکون کند
 و قیصر در اندیشه داشت که هر یک از این دو قبیله را چون شوند از بجز دولت سودی خواهد بود با بجز تاوریکت به
 فواید قیصر از کنت مشرق لشکری لاتیق فراسم کرده مملکت ایتالیا و رآمد و با او آخر چندین مصاف داد و عاقبت
 او را از سمرقند و در شهر رومنا محصورش بر داشت و از پس آن او را غارت بدست آورده بکشت و خود پادشاه
 ایتالیا شد اگر چه خواندن و نوشتن نمیدانست اما کار ملک را بنظم داشت و بلند نام گشت و آن کنت مغرب را
 که در فرانسه جای داشت اعانت میکرد چنانکه کلویس پادشاه فرانسه که شرح حالش گفته خواهد شد خواست
 کنت مغرب را بجا بره براندازد بسبب حمایت در عایت تاوریکت صورت نسبت و چون تاوریکت از جهان
 در گذشت او را سپهر نبود لاجرم سپهر زاده او که بملک نام داشت سلطان کنت مشرق شد و چون او کودک
 بود مادرش که امله سونت نام داشت کفیل کار حکومت گشت بعد از شش سال الملک برود امله سونت بر
 زاده شوهر را که تاوات نام داشت بجای سپهر خود نشاند و خود را نیز با او کا بن بست اما تاوات از مصاف
 و مضاجعت امله سونت دلشک بود زیرا که در کار سلطنت مداخلت می افکند و زنی پیر و زشت بود لاجرم
 روزی او را بکجام برد و در آنجا نامی او را بفشرد تا بمرد خوشی بنین در زمان قیصری خویش با خواست تا تاوات
 دفع کند و کنت مشرق را بجای خود نشاند بسیار را با لشکر بخت ایشان فرستاد و او با ایتالیا تاخته آنجا عت
 کرد و شهر نامی را از ایشان بگرفت در انوقت دتیره که سردار کنت مشرق بود فرصت بدست کرده تا او
 بکشت و خود پادشاه کنت شد و با بسیار چندین مصاف داد و روم را محاصره کرد و موسم عاقبت از پل
 شکسته شد و فرار کرده بر سر شهر بلان رفت و چون مردم شهر اطاعت او نکردند آن شهر را بگرفت و خراب کرد
 بسیار چون این شنید از و نسال و شبافت و او را در شهر رومنا محصور کرد و بعد از فتح آن بلده و تشریح را اسپر کرد
 بشهر قسطنطنیه فرستاد و قبیل کنت مشرق بعد از او برادر زاده تاویس پادشاه کنت مغرب که تاو دیال نام داشت
 برخاسته شاه کرد و روزی چند بر نیامد که از تاریخ او را بکشت و خود پادشاه شد و بعد از پنج ماه او نیز
 بدست تملک متول گشت و تملک در میان کنت مشرق عظمت یافت چون در میان قیصره و شاهنشاه ایران
 مقابلت بود و جدت بدست کرده اراضی ایتالیا را فرود گرفت و شهر پرورد و شهر اسپند و بلده نامی را مستخر کرد و
 او را محاصره انداخت و بعد از چند روز مفتوح نمود اما چون خبر طغیان او بقیصر رسید و بگریاره بسیار را
 با سپاه بوی او با خدمت او در رسیدن تملک را بکشت و از روم با حراج نمود و باز چون بسیار روز
 مضاعف کرده و روز کار او با خبر رسید چنانکه مذکور خواهد شد بگریاره شد لشکر روم کشید و آن شهر را گرفته دو
 سال در روم فرنگ بداشت در انوقت خوشی بنین خواهر سمدی خود را که بر سر سن نام داشت سپهسالار
 لشکر کرد و چون ایتالیا سفر کرد تملک تا بسبب نیار و در بطرف شمال ایتالیا کوه داد و در مصاف کنت

وقایع بعد از سقوط آرم علیه السلام تا هجرت

از پس او طایفه کنت مشرق گشت و نیز با تیریس مصاف داد و او نزدیک کوشش که سواد نام دارد و در سال ۱۲۵
 ایتالیا نزدیک شهر نپتیا که اکنون از کوه آتش بزرگتر است چنانکه در مقام خویش مرقوم خواهد شد و میداند
 جنگ گشته شد و حکومت کنت از ایتالیا برخاست و رحمت قیصر شدند و چون سفید که مورخین نام برده اند نظایفه
 از کنت مشرقند که با قبایل سون مخلوط شدند و از شمال قراونگیر تا بحر خزر جای گرفتند و باین سبب زبان مردم هند
 با بعضی از لغات ایرانی مخلوط شد آنچه گفته کنت مشرق بود و قسب سینه مغربی از کنت مشرق آنکانت مغرب ر
 حال چنین بود که در سال پنجم و نصد و شصت و شصت بعد از سقوط آرم از یم قبایل سون بطرف روم کوچیدند
 از قیصر طلب مسکن و موطنی نمودند و آنسب از ایتالیا بجای داد و در ماوسی که طرف غربی قراونگیر باشد
 و هر روز کنت مغرب همی زیاد شد و دست تبارج و هنب کشود تا اینکه دانیس با چار شده با ایشان مصاف
 داد و با جمعی از سپاهیان مقتول شدند و دانیس بعد از قتل شوهرش قسطنطین را از ترک کنت مغرب محفوظ
 داشت و بعد از این واقعه چون زمان قیصری نجر استین و تا و دوز رسید کنت مغرب را شکست دادند و
 ایشان در ماوسی آرام گرفتند و در این وقت نام پادشاه کنت مغرب فرید کرم بود و چون از تا و دوز شکست
 مصاحبه کرد با قیصر شمرط آنکه هر وقت از او سپاه طلب کنند چندانکه تواند از کنت مغرب شکر فرم کرده
 بجزرت قیصر فرستد و چون فرید کرم از جهان برفت انا ریک سلطنت کت بیافت آن مصاحبه را شکست
 و در ارضی روم اعلی بقتل و غارت مشغول شد تا دوز دیگر باره از پی چاره برخاست و لشکر بر آورده آنچه عمر
 شکست و انا ریک را گرفته بگردگان قسطنطین برد و دو تن از سرداران کنت مغرب روم میان ایشان کت
 داد و دیگر انا ریک نام بود و آن دیگر را کاتیا س میگویند و بعد از مرگ تا و دوز انا ریک که از او دولت بود
 سلطنت کنت مغرب کرد و با دولت روم بر آشفت و بسیار از ارضی روم اعلی را خراب کرد با ستمی که وزیر
 بنار پوس که قیصر رومیه الکبری بود مصاف داد و سفری با تیا لیا عبور کرده از دوسوی سواحل رود پوز
 غارت کرد و در روز عید عیوی که عبارت از روز یکشنبه است که مطابق شود با روز آخر ماه مارس انا ریک
 استیلکن هزیمت شده در ارضی سردانیا و خود را بکوه الب کشید و از آنجا با ستمی که مصاحبه کرده رفت
 با ارضی بلغار و بعد از قتل ستمی که چنانکه مذکور خواهد شد انا ریک بی ترس نیم بر سر روم تاخت و تاراج نمودن
 نموده مراجعت کرد و در سال دیگر کشیده روم را گرفت و کتین از لشکر باین خود را که اقل نارد است سلطنت
 گذاشت و مراجعت کرد و در سال دیگر کشیده روم را گرفت و کتین از لشکر باین خود را که اقل نارد است سلطنت
 لشکری از بوزنطیه با عانت قیصر رسید و انا ریک با چار دست از او باز داشت و بعد از این واقعه شمر
 روم ناخته آن بلده را غارت کرد و انا ریک سلطنت گذاشته بود برداشت و انا ریک ارضی فریقا
 کرد چون شمر روم رسید که در طرف جنوب ایتالیا است رخت از جهان بر بست و ته سر خود
 او که انا ریک نام داشت بجای نشست و انا ریک خواهر سناریوس که پلاسید نام داشت ستم
 گرفت و دو محل از مملکت فرانسه را بلوغای میراث آرن منصرف شد یکی را زمان و آنا ریک
 گفته و این دو محل چون تصرف انا ریک در آمد لشکر انا ریک بیافت که بعضی محل است

در این کتاب از تاریخ جهان در این کتاب از تاریخ جهان در این کتاب از تاریخ جهان

جلد دوم از کتاب اول تاریخ التواریخ

و برادر در میدان جنگ قتل آوردن شیلپریت را بدست کرده سنگی بر سینه او بست و او را در روز و وقت
 برین در انداخت و دو دختر او را که یکی ششوم نام داشت و آن دیگر گلنیلد نامیده میشد سردو تن را از غریب
 بلد ساخت ششوم ترک دنیا گشته بگوشه گرخت و تخرید و تفرود روزگار جزو انا گلنیلد پناه بخانه گنده
 با و برد که قاتل پریش بود با بچه بعد از قتل شیلپریت گنده با و شکر بر آرزو بر سر گنده مار ناخت و
 شهر دین را بعد از محاصره گرفت و گنده مار ناچار شده در میان خانه خود برچی در گرخت و محصور شده گنده
 حکم داد تا شش بدین برج در زند و گنده مار را بوختند بعد از قتل برادران در تاریخ شش هزار و سه سال
 بعد از مبوط آدم علیه السلام سلطنت برکی نیان یافت و برادر دیگر خود گنده رسیل را که زیر فرمان او بود
 حکومت از نو نصب کرده در الملک خود را در شهر لیان نهاد و او را راضی لیکور یا و شکر با وی را از
 ملک ایتالیا گرفت و خراب کرده مردم آن راضی را اسیر کرده با خود برد و سخت بر تخریب و تخریب فرود
 کلونیس که در انیوقت پادشاه فرانسه بود و با گنده با و از در صدق و صفا میرفت گلنیلد را که در سرای او
 بود بشرط زنی بخواست گنده با و هم کرده که دختر پرگشته را بخانه فرستد و فرستاده او را بس
 نیل مرام باز فرستاده لاجرم میان ایشان کار بخت نمودت انجامید از هر دو سوی لشکر بر آورده مصفا
 دادند و گنده با و شکسته شد و ناچار از در مصاحه پیرون شده شرط کرد که اندختر ابوی او فرستد چون
 کلونیس از میدان مصاف مراجعت کرد و گنده با و بعهده و فائز کرد و آن محرم را تا خیر افکنند کلونیس حلیتی اندیشید
 و در نهانی از لنین با نزدیک گلنیلد رسول فرستاد و بی گهی گنده با و او را کامین بست و بجای کامین
 در آن روز کار بر سه ربع از کیمت حال زرویک فلوس نخاس بود با بچه بعد از عقد نکاح گلنیلد استنک فرار
 کرد و از لنین او را بر کاسک نشاند و کا و میشس بر کاسک او بسته بسوی شهر سوسان بکشید که در الملک کلونیس
 بود و گنده با و چون از سرار و قوف یافت گروهی را از دنبال او باخت و کس بدو نرسید و کلونیس در دام
 الملک با و رسم عرس و سور بپایان برد و در نهانی با گنده رسیل نیز عقد مووت استوار کرده که اگر روزی
 با گنده با و نبرد کند او را اعانت نفرماید اما گنده با و از پس این واقعه بدان سر شد که این کین از کلونیس بخواهد پس با
 سلاطین دور و نزدیک رسم محرم و خدات نهاد و دختر تا و زیک را که در انیوقت در ایتالیا حکومت داشت
 از هر فرزندان شد خود که شیرین ماند نامش بود بزنی آورد و از پس آن ساز لشکر کرده از بھر جنگ کلونیس
 پیرون شد و برادر خود گنده رسیل را نیز با لشکر بخت خویش خواست و گنده رسیل چون در بخت
 سخن با کلونیس داشت مردم خود را در آشته بدو پیوست و هر دو لشکر بر سر گنده با و تا قتل برده جنگ
 در افکنند و در نزدیک شهر و لیان او را شکسته بنزیت دادند و از دنبال او تاخته او را در شهر ادینان به
 محاصره انداختند و در انیوقت گنده با و ناچار شده از در نفی و مدارا پیرون شده کار بر مصاحه بخت
 کلونیس تیر مستول او را با جاست مقرون داشت و در مصاحه شرط کرد که گنده رسیل همچنان در شهر دین
 فرمانگذار باشد و چند محل دیگر بر آن افزوده شود گنده با و اینجمله را پذیرفت و چون کلونیس مراجعت کرد
 هر کس بجای خود آرام گرفت گنده با و لشکر بر آورد و بر سر برادر تاخته شهر دین را محاصره انداخت و بعد از

ششوم ترک دنیا گشته
 و دو دختر او را که یکی ششوم
 نام داشت و آن دیگر گلنیلد
 نامیده میشد سردو تن را از
 غریب بلد ساخت ششوم ترک
 دنیا گشته بگوشه گرخت و
 تخرید و تفرود روزگار جزو
 انا گلنیلد پناه بخانه گنده
 با و برد که قاتل پریش بود
 با بچه بعد از قتل شیلپریت
 گنده با و شکر بر آرزو بر سر
 گنده مار ناخت و شهر دین را
 بعد از محاصره گرفت و گنده
 مار ناچار شده در میان خانه
 خود برچی در گرخت و محصور
 شده گنده حکم داد تا شش
 بدین برج در زند و گنده مار
 را بوختند بعد از قتل برادران
 در تاریخ شش هزار و سه سال
 بعد از مبوط آدم علیه السلام
 سلطنت برکی نیان یافت و برادر
 دیگر خود گنده رسیل را که زیر
 فرمان او بود حکومت از نو
 نصب کرده در الملک خود را در
 شهر لیان نهاد و او را راضی
 لیکور یا و شکر با وی را از
 ملک ایتالیا گرفت و خراب کرده
 مردم آن راضی را اسیر کرده
 با خود برد و سخت بر تخریب
 و تخریب فرود کلونیس که در
 انیوقت پادشاه فرانسه بود
 و با گنده با و از در صدق و
 صفا میرفت گلنیلد را که در
 سرای او بود بشرط زنی
 بخواست گنده با و هم کرده
 که دختر پرگشته را بخانه
 فرستد و فرستاده او را بس
 نیل مرام باز فرستاده لاجرم
 میان ایشان کار بخت نمودت
 انجامید از هر دو سوی لشکر
 بر آورده مصفا دادند و
 گنده با و شکسته شد و ناچار
 از در مصاحه پیرون شده شرط
 کرد که اندختر ابوی او فرستد
 چون کلونیس از میدان مصاف
 مراجعت کرد و گنده با و
 بعهده و فائز کرد و آن محرم
 را تا خیر افکنند کلونیس
 حلیتی اندیشید و در نهانی
 از لنین با نزدیک گلنیلد
 رسول فرستاد و بی گهی گنده
 با و او را کامین بست و بجای
 کامین در آن روز کار بر سه
 ربع از کیمت حال زرویک
 فلوس نخاس بود با بچه بعد
 از عقد نکاح گلنیلد استنک
 فرار کرد و از لنین او را بر
 کاسک نشاند و کا و میشس
 بر کاسک او بسته بسوی شهر
 سوسان بکشید که در الملک
 کلونیس بود و گنده با و چون
 از سرار و قوف یافت گروهی
 را از دنبال او باخت و کس
 بدو نرسید و کلونیس در دام
 الملک با و رسم عرس و سور
 بپایان برد و در نهانی با
 گنده رسیل نیز عقد مووت
 استوار کرده که اگر روزی
 با گنده با و نبرد کند او را
 اعانت نفرماید اما گنده با
 و از پس این واقعه بدان سر
 شد که این کین از کلونیس
 بخواهد پس با سلاطین دور و
 نزدیک رسم محرم و خدات
 نهاد و دختر تا و زیک را که
 در انیوقت در ایتالیا حکومت
 داشت از هر فرزندان شد
 خود که شیرین ماند نامش
 بود بزنی آورد و از پس آن
 ساز لشکر کرده از بھر جنگ
 کلونیس پیرون شد و برادر
 خود گنده رسیل را نیز با
 لشکر بخت خویش خواست و
 گنده رسیل چون در بخت سخن
 با کلونیس داشت مردم خود
 را در آشته بدو پیوست و هر
 دو لشکر بر سر گنده با و تا
 قتل برده جنگ در افکنند
 و در نزدیک شهر و لیان او
 را شکسته بنزیت دادند و از
 دنبال او تاخته او را در شهر
 ادینان به محاصره انداختند
 و در انیوقت گنده با و ناچار
 شده از در نفی و مدارا پیرون
 شده کار بر مصاحه بخت
 کلونیس تیر مستول او را با
 جاست مقرون داشت و در
 مصاحه شرط کرد که گنده
 رسیل همچنان در شهر دین
 فرمانگذار باشد و چند محل
 دیگر بر آن افزوده شود
 گنده با و اینجمله را پذیرفت
 و چون کلونیس مراجعت کرد
 هر کس بجای خود آرام گرفت
 گنده با و لشکر بر آورد و
 بر سر برادر تاخته شهر دین
 را محاصره انداخت و بعد از

جلد دوم از کتاب اول تاریخ التواریخ

با فرزند آن بچاه در افتند و بجنگ درآمد با یکدیگر که سیزده سال سلطنت داشت پیوسته با سپهران گویا
 در مقابل و مقابل بود و عاقبت در شهر آن گرفتار شد و بعد از وی سلطنت برکی نیان ضعیف شد و هر طبقه و هر
 طایفه رئیس جداگانه پیدا کرده در تاریخ شش هزار و یکصد و سی و چهار سال بعد از سبوط آدم مملکت ایشان
 همت شد میان ششیلد بزرگ پادشاه پاریس بود و کتر که پادشاه سوسان بود این هر دو سپهران گویا پس از
 و چون ششیلد بزرگ جهان بگذشت حکومت جمله بر کتر قرار گرفت و برکی نیان در این وقت جزر فرانسه شدند و
 طایفه و اندال است و لفظ و اندال بمغی خمیه نشین است و اصل این جماعت از ایران است که در اطراف
 بیابان کرمان نشین داشتند از این روی است که ایشانرا حسب زمانیا گویند و از اینجا معلوم میشود که مملکت
 جرمن که اکنون منده خوانند مشوب بکرمان و آن قبایل که از جرمن برخاسته مانند قاص و فرنگ و دیگر
 طوایف چنانکه از این پیش مرقوم داشته ایم همه کرمانی بوده اند و از انیر و سیت که مردم فرانسه که از قبله
 فرنگه و مردم نسی با امانی ایران شباهت دارند و در زبان مردم نسی هنوز لغات ایرانی پیدا
 میشود و در زمان اسکندر یونانی چون دولت ایران ضعیف شد و اسکندر دوست میداشت که مردم
 ایران و امانی یونان با هم مخلط باشند تا حضی در میان باقی ماند چنانکه در قصه اسکندر مذکور شد
 آنگاه که از کرمان عبور میکرد صحرا نشینان کرمان و بلوچستان جمعی کثیر با او کوچ دادند و طمع الطاف ایشان
 او راه بوزنطیه پیش گرفتند و از آنجا اراضی جرمن را نشین کردند و در زمان اغنطس در شمال اروپا نیز
 رود الب که هم منزه است سکون داشتند و با طایفه مرکان متفق بودند قبلیه مرک او نزل که عبارت
 از ایرانیان باشد با جنگ و جوش ایشانرا اخراج نمودند در این وقت و اندال با طایفه رازیکت و قبلیه بر
 اتفاق کرده در میان رودخانه تیس و مرشس درود گریس جای کردند و مدت وقت با دولت روم
 مصاف دادند و در زمان قیصری اریان اطاعت روم کردند و دو هزار مرد سواره ملازم خدمت سا
 در تاریخ هزار و نصد و چهل و دو سال بعد از سبوط آدم با قبایل گت آغاز جنگ نهادند و در
 هر گاه و نیز مر که فرمانگذار ایشان بود مقتول گشت و اندال فسرار کرده بواسطه رود نیوسا
 که بختند و با عانت دولت روم در اراضی پانیا جای کردند و در زمان قیصری بنار یوسس با قبایل
 آراین و سورد و برکی نیان اتفاق کرده با مردم کال همی مصاف دادند و بار اراضی فرانسه درآمد نه
 قتل و غارت را معمول داشتند هر بنا را در ایران ساختند و بر اشجار را سوختند و هر کس را بدست
 گردیدند در آن اراضی سکون گرفتند و بعد از آن سال توقف از گره پیر نیه عبور کرده بار اراضی
 اسپانیا درآمد و از آنجا مملکت اتر قیا سفر کردند و شهر کرنج را محاصره انداخته پس از زمانی اندک
 نصرت یافتند و در آن بلده درآمد قبیل و غارت مشغول شدند چون این خبر با او وز رسید که در این وقت
 قیصر بود کشتی جنگی بسوی مغرب فرستاد تا و اندال را ادب کنند گندار که سردارها که مغرب بود با ایشان
 مصاف داد و این جماعت را اخراج کرد و جزیره سبیلیا را نیز از تصرف ایشان بر آورد و بعد از این جزیره
 رسیان و اندال سلطنت یافت و آن گروه دیگر باره قوت گرفتند و جزیره سبیلیا را باز

فتح جزیره قوتند
 مضموم و نون ساکن
 و اندال با او و اندال
 نون ساکن و اول بود
 افع و ادم مرکان
 میم و سکون بی حلقه
 کاف مضموم و سبوط
 و نون مرکان اول تاریخ
 میم و سکون بی حلقه
 کاف ساکن و سبوط
 و اول ساکن و کسر بی حلقه
 و هم ساکن برین فیم
 و کسر بی حلقه و تها
 مفتوح و نون ساکن
 فتح قوتند و تها
 و سبوت ساکن برین
 میم و سکون بی حلقه
 سبوت ساکن کسر بی حلقه
 مفتوح و رای مضموم
 و سبوت ساکن بی حلقه
 کسر بی حلقه و سکون تها
 فتح جزیره سبوت
 و سکون بی حلقه
 فتح کاف و هم سبوت
 و اول با او و اندال
 سبوت بزرگ کسر بی حلقه
 و سکون تها و ادم
 و اول مضموم و سبوت
 مفتوح و رای مضموم
 و اول مضموم

وقایع بعد از سقوط آدم علیه السلام تا هجرت

متصرف شدند و مدتی بر بنیاد که از کبی زدن نخستین از آنجاعت اعانت خواست تا به نظر انیسوس که
 قیصر روم و ایتالیان بود چنانکه مذکور خواهد شد مصاف و پیوستن با لشکر خود با ایتالیان در آمد و لشکر روم
 تا بوزنگ نیاورده فرار کرد و نظر انیسوس نیز بر بخت و در آن گریختن بدست سرشنگ خود بود که قیصر
 نام داشت مقتول گشت و بعد از سه روز خبر بیک داخل روم شد و چهارده روز قتل و غارت کرده و ملک
 جنوبی ایتالیان را نیز بجز قتل در آورد و جزیره قریسقا و سردانیا و سنیل را بگرفت و بعد از مرگ او
 بهو تریک سلطنت و اندال یافت و بعد از او گرداند حکمرانی حبت و از پس او مردم و اندال طاعت ترسیدند
 کرده چون او هلاک شد شیل در بیک را اختیار نمودند و بعد از او ژلا میر پادشاهی کرد و سلطنت این جمله
 بمقتاد و چهار سال بود با کجمله در زمان قیصری حبتی بن بدست سردار او که بسیار نام داشت ژلا میر
 امیر شد و او را قبطنیه فرستاده بعد از ژلا میر دیگر در میان و اندال حکمرانی و سلطانی با دید
 نیامد و نام آنجاعت محو شد و دیگر طایفه بود با مشند ایشان نیز از نسه اند و قبلیه هر موند و طایفه
 سان و جماعت لنگبر و مردم انگلی که اکنون انگلیس نامیده میشود و قوم بردل و کرده و روشن از این طایفه
 و ایشان در میان روم و نیشول و رود آرسکون داشتند و چون جولیس در زمان قیصری خود در سواحل
 رود رین عبور میفرمود ایشان را سو و نام هم از این روی که آنجاعت موی سر خود را میکشیدند
 تا بسیار دراز شود آنگاه فراسم کرده از قهای سرخوش بر می بسند با کجمله ایشان با مردم و اندال و این
 متفق شده با راضی روم در آمدند و از آنجا در ملک پرتقال در رخت و مدتی با کت مغرب و روم مصاف دادند
 در تاریخ مشهور و پانصد و هشتاد سال بعد از سقوط آدم علیه السلام ضعیف شدند و در ملک
 اسپانیا نام ایشان محو گشت و آن مردم که از آنیکر و در نسه بجای ماند با دریان نام یافت و چهارده
 سال پس این واقعه سوانس نامیده شدند و ایشانند که اکنون کینه در میان انگلیس و یک جزیره سقنا
 جای دارند و دیگر طایفه لنگبر باشند که لقب سیکله بود میرسانند کخت نام ایشان و نیلی بود پس
 از آن به لنگبر لقب یافتند که معنی ریش بلند است چنانکه معنی بلند است و بر ریش را گویند
 اصل آنجاعت از نسه است در زمان قیصری اعطس در طرف شمال رود الب شمشین اختیار کردند و ایشان
 پنجگرددن و مصاف دادند و از حرفت و پشه مردم رعیت گریزان بودند و کب مال را بزدی
 و غارت میدادند نخستین مروی که ارمان نام داشت در آنجاعت حکومت یافت و بر قانون از آنجا
 و جمهوری ریستن میکرد و او با مردم روم مصاف داده شکست خورد در قیصری حبتی بن اراضی پانیا را
 تصرف در آوردند و در زمان حبتی دوم مملکت ایتالیان در شدند و آن هنگام امپراتوری سلطنت
 انیطایفه داشت و ایشان دوست داشتند که در میدان خبک بکشد مصاف آمد و از دشمن
 کتین در برابر آید و نرواز آید و در تاریخ ششزار و نود و دو سال بعد از سقوط آدم با و اندال مصاف
 دادند و آنجاعت را شکستد و طایفه اسلیسید نیز از ایشان شکسته شد چه در میان ایشان مشهور بود
 قبلیه لنگبر و جانوران در نده بجای لشکر مصاف اعداد میآوردند از این روی ترساک شده است

۲۳۱
 قیصر روم و ایتالیان بود چنانکه مذکور خواهد شد مصاف و پیوستن با لشکر خود با ایتالیان در آمد و لشکر روم تا بوزنگ نیاورده فرار کرد و نظر انیسوس نیز بر بخت و در آن گریختن بدست سرشنگ خود بود که قیصر نام داشت مقتول گشت و بعد از سه روز خبر بیک داخل روم شد و چهارده روز قتل و غارت کرده و ملک جنوبی ایتالیان را نیز بجز قتل در آورد و جزیره قریسقا و سردانیا و سنیل را بگرفت و بعد از مرگ او بهو تریک سلطنت و اندال یافت و بعد از او گرداند حکمرانی حبت و از پس او مردم و اندال طاعت ترسیدند کرده چون او هلاک شد شیل در بیک را اختیار نمودند و بعد از او ژلا میر پادشاهی کرد و سلطنت این جمله بمقتاد و چهار سال بود با کجمله در زمان قیصری حبتی بن بدست سردار او که بسیار نام داشت ژلا میر امیر شد و او را قبطنیه فرستاده بعد از ژلا میر دیگر در میان و اندال حکمرانی و سلطانی با دید نیامد و نام آنجاعت محو شد و دیگر طایفه بود با مشند ایشان نیز از نسه اند و قبلیه هر موند و طایفه سان و جماعت لنگبر و مردم انگلی که اکنون انگلیس نامیده میشود و قوم بردل و کرده و روشن از این طایفه و ایشان در میان روم و نیشول و رود آرسکون داشتند و چون جولیس در زمان قیصری خود در سواحل رود رین عبور میفرمود ایشان را سو و نام هم از این روی که آنجاعت موی سر خود را میکشیدند تا بسیار دراز شود آنگاه فراسم کرده از قهای سرخوش بر می بسند با کجمله ایشان با مردم و اندال و این متفق شده با راضی روم در آمدند و از آنجا در ملک پرتقال در رخت و مدتی با کت مغرب و روم مصاف دادند در تاریخ مشهور و پانصد و هشتاد سال بعد از سقوط آدم علیه السلام ضعیف شدند و در ملک اسپانیا نام ایشان محو گشت و آن مردم که از آنیکر و در نسه بجای ماند با دریان نام یافت و چهارده سال پس این واقعه سوانس نامیده شدند و ایشانند که اکنون کینه در میان انگلیس و یک جزیره سقنا جای دارند و دیگر طایفه لنگبر باشند که لقب سیکله بود میرسانند کخت نام ایشان و نیلی بود پس از آن به لنگبر لقب یافتند که معنی ریش بلند است چنانکه معنی بلند است و بر ریش را گویند اصل آنجاعت از نسه است در زمان قیصری اعطس در طرف شمال رود الب شمشین اختیار کردند و ایشان پنجگرددن و مصاف دادند و از حرفت و پشه مردم رعیت گریزان بودند و کب مال را بزدی و غارت میدادند نخستین مروی که ارمان نام داشت در آنجاعت حکومت یافت و بر قانون از آنجا و جمهوری ریستن میکرد و او با مردم روم مصاف داده شکست خورد در قیصری حبتی بن اراضی پانیا را تصرف در آوردند و در زمان حبتی دوم مملکت ایتالیان در شدند و آن هنگام امپراتوری سلطنت انیطایفه داشت و ایشان دوست داشتند که در میدان خبک بکشد مصاف آمد و از دشمن کتین در برابر آید و نرواز آید و در تاریخ ششزار و نود و دو سال بعد از سقوط آدم با و اندال مصاف دادند و آنجاعت را شکستد و طایفه اسلیسید نیز از ایشان شکسته شد چه در میان ایشان مشهور بود قبلیه لنگبر و جانوران در نده بجای لشکر مصاف اعداد میآوردند از این روی ترساک شده است

جسد دوم از کتاب اول ناسخ التواریخ

۲۳۲ نیاروند و فرار نمودند بعد از این پرت آتی فرزند او که انکل نام داشت در میان قبیله لنگبر و سلطنت یافت
 و مردم خود را برداشته از رود و نیوب عبور کرد و در میان بلخار چندین رزم داد و طاعتی بر زمین را
 شکستند و مردم هر دو را به نیت کردند و از آن پس بنیای را متصرف شدند و حیتی بن پنا نیار را بنیای
 معوض داشت بشرط آنکه با قبیلکه کبید مصاف دهد و وقت آنی این سلطان لنگبر بود پس بفرموده قیصر با
 کبید جنگ انداخت و بر زمین پادشاه ایلیا را بگشت و آنجا عترت را بگشت و ساخت و از پس
 آن فتح اراضی بنیای را بقبایل چون لغویض فرمود و مردم خود را برداشته با تیلایا تاخت و در آنجا ملک
 منظر و منصور گشت و وطن گرفت و هیچ از ظلم و تعدی فرود نگذاشت و ششصد و پانجاه سال محاصره کرد
 و چون فتح نمود قتل عام فرمود و زن آنی این که ز زمان نام داشت در پایان سلطنت او با یکی از سرانگان
 درگاه شوهر طریق موافقت سپرد و از کبیر پیوندا و آنی این را در نجاتی بقتل آورد و بعد از او کتف که مردی
 حسلادت شعار بود بصواب دید بزرگان لنگبر و حکمران گشت و مدتی ظلم و اعتساف روزگار گذارید
 از هلاکت او ده سال جماعت لنگبر و فرانس را نگذاشتی نبود و گروه کرده شده با اسم جنسوت میرفتند
 آنگاه سی قسمت شدند و هر قسمت را مردی بزرگ حاکم گشت و هر یک از این بزرگان را دوک دنیا میدهند
 و اینچنین با اسم دوست بودند و با اتفاق با طایفه برکی بنیان مصاف میدادند و از پس آن با طایفه فرنگ از
 در مجاری و مقاتله شدند و از ایشان به نیت گشته ضعیف و دلیل آمد و خسراج گذار گلوشه و قوم گشتند
 که پادشاه ترانه بود چنانکه مذکور خواهد شد و بعد از این وقایع آن سی تن دهک مقرر و آرا شدند
 که پیوسته یکتن از ایشان بر تمامت لنگبر و فرانس را تهاجا شد و پست و نه تن در زیر حکومت او روند و گاه
 بر سیکون کردند و دیگر احوال ایشان در کتاب بعد از هجرت خاتم الانبیا بسیار علیه الاف التخییر
 و انشمار مرقوم خواهد یافت و دیگر طایفه فرنگ باشند و با قبل از این باز شده ایم این طایفه نیز از جمله
 قبایل خزمن و قاص بوده اند و مذکور شد استیم که چرا نام خود فرنگ گذاشتند با سبب اصل ایشان نیز از
 کرمان ایران و بلوچ باشد مردمی لپنگ و در شت طبع بودند قاضی بلند و قوی نبهایت داشتند
 و بعضی را چشم بود و موسی زد و بود موسی پس سر را خیرا شنیدند و از پیش روی میکند آشتند تا
 نیکت در آرزید انکا و با جناخت اب میگردد موسی ز ناسخ موسی بالای لب را گذاشته از هر دو موسی
 چهره را می ستردند از پوست جانوران کلاه میگردد و جامه با استتین بلند می پوشیدند و از آزار
 شست تنگت و آشتند و بقطعه پوسته خرس از شانه خود می آویختند و در جنگ کیمیش بلند و راست
 حواص میگردد و ایلیا ز تبری بود که دسته کوتاه داشت که در مصاف گاهی میزند و گاهی پنجم می افکندند و ایلیا
 دو ضلع بود که آنرا هم سرواشت و سر از زهر آب داده با خود حمل نمیدادند و بسوی دشمن بر تپ میگردد
 و ایلیا ز یک سپهر بود که سگوشه داشت و بعضی با خود وزره بودند و آنجا عت کار اهل معرفت و ریا
 نیکر دیدن و جامه از روی ز غار سب میسپردند و گوشه از ناسخ کردن بدست میگردد و هر که از
 می آید و نیکر بر روی میزند و در غیتی داشتی او را بخار می بسند و اگر نه مقتولش عیا خشد و عا میدادند

انکل نام
 طایفه لنگبر
 نون و کاف
 نام و صفت
 دو ال
 و کسر ای
 و ال
 و کسر ای
 ساکن
 و صیغه
 و ال
 و سکون
 الف و تحتانی
 ساکن
 نام
 و صیغه
 و کاف
 و رای
 و کاف

طایفه فرنگ

وقایع بعد از سقوط آدم علیه السلام تا هجرت

که در زیر حکم پادشاه باشند و سخت خاین و پیمان شکن بودند و روح بسیار میکشند و سوگند بکنند و پادشاهان
 می آوردند و علم و حکمت را دشمن میداشتند و در زمان که در آن پیکان کشتن آفتابی تمام سینه سر موذند و در زمان
 قیصر تراخن میان رودین و رودین و رودخانه الب و بحر می که در برابر انگلیس است جای داشتند اول
 کس از سیمینوس بود که میان آنجا حکمت حکومت کرد و با مردم روم چندین مصاف داد و با بچه پوخته ایشان
 در جنگ و جوش بودند چنانکه بعضی از قصبهای ایشان را در ذیل احوال قیصره مرقوم داشته ایم و بر خبر از کور
 خواسیم نمود قسطنطین در زمان سلطنت خود با ایشان زرمی بزرگ داد و دو سه سال از آن بیاطافه را که
 یکی اشیرج نام داشت و اندک دیگر قیصر هر دور را اسیر کرده در تاسا خانه بچنگال شیر انداخت و این چاهت
 در زمان سلطنت او آسوده نشدند و خدمت دولت روم کردند و بعد از قسطنطین باز سر برآوردند
 و دست بقتل و غارت کشوند قسطنس پسر قسطنطین ژولین را بکشت ایشان فرستاد و آنجا حکمت را
 کوشمالی برآورد بعد از مرگ ژولین باز چاهت فرنگت بکشت در آمدند و بعضی از اراضی کالی را
 فرو گرفتند و در زمان قیصری غراسین اطاعت او کردند و از آنجا حکمت سرتن در حضرت او حساب
 منصب بلند شدند یکی مرز باد نام داشت و دیگر از نجاست و سیمین بن نامیده میشد و قبایل فرنگ
 سبب ایشان آسوده میسر میشد و در زمان قیصری تاؤ دوزد یک باره غارت بار اراضی فرانسه بودند
 حکم قیصر از نجاست رفته ایشان را ادب کرد و اسیر این قبایل دو تن در میان ایشان برخاستند
 مرگیر و اندک دیگر سنان و بدان سر شدند که قبایل فرنگت را بر شورانند و تجدید پنداشتند که نامرگیر
 بدست شکر روم اسیر شد و سنان را مردم فرنگت خود کشیدند و بعد از آن در سوی شمال کالی جای گرفتند
 و از پس مدتی اراضی بلجیکا و شکر بزرگ را بمعرض غارت در آوردند و روزگار ایشان بدینگونه گذشت
 تا فرامون سلطنت برخاست چنانکه در دولت فرانسه و با دید آمدن سلاطین ایشان مرقوم خواهد شد
 و دیگر قبایل آنکلو سقسان باشند طایفه سقش در جنوب اراضی دانمرک جای داشتند که طرف شمال
 نشد باشد اصل این قبایل نینر از جرمن است که از خیمه نشینان کرمان و بلوچستان باشد در تاریخ شش هزار
 و چهل و دو سال بعد از سقوط آدم علیه السلام با جنگ و جوش روی بجزیره برتانیس گذاشتند که جای
 از انگلیس باشد و بدان اراضی در آمده در یکت کوشه زمین که میان بحر خرد و بحر کوره بود جای گرفتند
 چون در لغت نشد هر کوشه را انگل گویند ایشان را انگل سقسان گفتند یعنی قبیله سقش که در کوشه
 زمین اند و رومیان آنها را انگلتره گفتند یعنی زمین انگل چه تره بزبان رومی نام زمین است و هم
 منته آنها را انگلند گفتند که در زبان ایشان هم بمعنی زمین انگل است انگلستان و انگلیس خنیر از این
 لغت اشتقاق یافته با بچه این قبایل که بار اراضی انگلستان رفتند و تن سر وارد داشتند یکی انگلیس
 نام داشت و آن دیگر هر تار و چون انگلک را متصرف شدند و سفت قیمت کرده و هفت پادشاه در
 آن نهند اند و آنچه را انگلند سقسان گفتند اما آن طایفه سقش که بسوی انگلستان کوچ ندادند
 در برتانیس که نشد بجای ماندند سه قیمت شدند اول اوست فالین دوم دست فالین سیم انگلین

۱۳۳
 کس از سیمینوس بود که میان آنجا حکمت حکومت کرد و با مردم روم چندین مصاف داد و با بچه پوخته ایشان در جنگ و جوش بودند چنانکه بعضی از قصبهای ایشان را در ذیل احوال قیصره مرقوم داشته ایم و بر خبر از کور خواسیم نمود قسطنطین در زمان سلطنت خود با ایشان زرمی بزرگ داد و دو سه سال از آن بیاطافه را که یکی اشیرج نام داشت و اندک دیگر قیصر هر دور را اسیر کرده در تاسا خانه بچنگال شیر انداخت و این چاهت در زمان سلطنت او آسوده نشدند و خدمت دولت روم کردند و بعد از قسطنطین باز سر برآوردند و دست بقتل و غارت کشوند قسطنس پسر قسطنطین ژولین را بکشت ایشان فرستاد و آنجا حکمت را کوشمالی برآورد بعد از مرگ ژولین باز چاهت فرنگت بکشت در آمدند و بعضی از اراضی کالی را فرو گرفتند و در زمان قیصری غراسین اطاعت او کردند و از آنجا حکمت سرتن در حضرت او حساب منصب بلند شدند یکی مرز باد نام داشت و دیگر از نجاست و سیمین بن نامیده میشد و قبایل فرنگ سبب ایشان آسوده میسر میشد و در زمان قیصری تاؤ دوزد یک باره غارت بار اراضی فرانسه بودند حکم قیصر از نجاست رفته ایشان را ادب کرد و اسیر این قبایل دو تن در میان ایشان برخاستند مرگیر و اندک دیگر سنان و بدان سر شدند که قبایل فرنگت را بر شورانند و تجدید پنداشتند که نامرگیر بدست شکر روم اسیر شد و سنان را مردم فرنگت خود کشیدند و بعد از آن در سوی شمال کالی جای گرفتند و از پس مدتی اراضی بلجیکا و شکر بزرگ را بمعرض غارت در آوردند و روزگار ایشان بدینگونه گذشت تا فرامون سلطنت برخاست چنانکه در دولت فرانسه و با دید آمدن سلاطین ایشان مرقوم خواهد شد و دیگر قبایل آنکلو سقسان باشند طایفه سقش در جنوب اراضی دانمرک جای داشتند که طرف شمال نشد باشد اصل این قبایل نینر از جرمن است که از خیمه نشینان کرمان و بلوچستان باشد در تاریخ شش هزار و چهل و دو سال بعد از سقوط آدم علیه السلام با جنگ و جوش روی بجزیره برتانیس گذاشتند که جای از انگلیس باشد و بدان اراضی در آمده در یکت کوشه زمین که میان بحر خرد و بحر کوره بود جای گرفتند چون در لغت نشد هر کوشه را انگل گویند ایشان را انگل سقسان گفتند یعنی قبیله سقش که در کوشه زمین اند و رومیان آنها را انگلتره گفتند یعنی زمین انگل چه تره بزبان رومی نام زمین است و هم منته آنها را انگلند گفتند که در زبان ایشان هم بمعنی زمین انگل است انگلستان و انگلیس خنیر از این لغت اشتقاق یافته با بچه این قبایل که بار اراضی انگلستان رفتند و تن سر وارد داشتند یکی انگلیس نام داشت و آن دیگر هر تار و چون انگلک را متصرف شدند و سفت قیمت کرده و هفت پادشاه در آن نهند اند و آنچه را انگلند سقسان گفتند اما آن طایفه سقش که بسوی انگلستان کوچ ندادند در برتانیس که نشد بجای ماندند سه قیمت شدند اول اوست فالین دوم دست فالین سیم انگلین

انگلیس

انگلیس

جلد دوم از کتاب اقل ناسخ التواریخ

۲۳۶

نام داشت و ایشان نخست با قبایل فرنگت دوست بودند و در زمان کلویس که پادشاه فرانسه بود از بصره جدا
 او و جنگ با روم باراضی کال درآمد و محال ترکس را از بصره جدا شدند و از آن پس با قبیله فرنگت جنگ شدند
 چه هر یک خواستند اندکیز از فرانسه اخراج کنند بدینگونه روزگار بردند تا زمان سلمان که بعد از هجرت
 خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله است و ما انشا الله در جای خود خواهیم نگاشت و دیگر طایفه او را با
 اصل انجاعت از مردم توران زمین است و در آن اراضی ایشان را شوشن مینامیدند از جنگ ترکان شکست
 شدند و با زن و فرزند و اموال و اطفال کوچ داده بطرف شمال بحر خزر آمدند و در تاریخ ششصد و نود و هفت سال
 بعد از نبوت آدم علیه السلام در سواحل رود دنیوب آمده در محال داسیبا جای کردند و اطاعت
 حسی بن نمودند که در انبوت قیصر بود و بالتکبر و متفق شده قبیله ژبیده را قتل کردند و محال پانیا را
 متصرف شدند و بعد از هشت و شصت سال که داخل این اراضی شده بودند محال بلغار را گرفتند و آمدند تا جای
 شمال ایتالیا و از آن پس با بلغار مصاف داده بلغار ایشان را هزیمت کرده دیگر بار اراضی پانیا آمدند و بعد از
 هجرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله سلمان ایشان را زیر فرمان کرد و عاقبت بدست فرانسه قتل عام شدند
 چنانکه در جای خود گفته خواهد شد و بعضی از آن قبایل که از سخت در میان کوه کرکس ماندند سنوزا از اولاد
 ایشان باقی است و بعضی از قبایل دیگر شدند مانند حسین و ترتمن و جز ایشان که قصه آنچه بعد از هجرت
 نبی صلی الله علیه و آله باید شود در کتاب دیگر مرقوم میباشند چون الله تعالی

۱- سلمان فرنگی
 ۲- مردم شوش
 ۳- افسان و نون
 ۴- زمین
 ۵- زمین
 ۶- زمین
 ۷- زمین
 ۸- زمین
 ۹- زمین
 ۱۰- زمین
 ۱۱- زمین
 ۱۲- زمین
 ۱۳- زمین
 ۱۴- زمین
 ۱۵- زمین
 ۱۶- زمین
 ۱۷- زمین
 ۱۸- زمین
 ۱۹- زمین
 ۲۰- زمین
 ۲۱- زمین
 ۲۲- زمین
 ۲۳- زمین
 ۲۴- زمین
 ۲۵- زمین
 ۲۶- زمین
 ۲۷- زمین
 ۲۸- زمین
 ۲۹- زمین
 ۳۰- زمین
 ۳۱- زمین
 ۳۲- زمین
 ۳۳- زمین
 ۳۴- زمین
 ۳۵- زمین
 ۳۶- زمین
 ۳۷- زمین
 ۳۸- زمین
 ۳۹- زمین
 ۴۰- زمین
 ۴۱- زمین
 ۴۲- زمین
 ۴۳- زمین
 ۴۴- زمین
 ۴۵- زمین
 ۴۶- زمین
 ۴۷- زمین
 ۴۸- زمین
 ۴۹- زمین
 ۵۰- زمین
 ۵۱- زمین
 ۵۲- زمین
 ۵۳- زمین
 ۵۴- زمین
 ۵۵- زمین
 ۵۶- زمین
 ۵۷- زمین
 ۵۸- زمین
 ۵۹- زمین
 ۶۰- زمین
 ۶۱- زمین
 ۶۲- زمین
 ۶۳- زمین
 ۶۴- زمین
 ۶۵- زمین
 ۶۶- زمین
 ۶۷- زمین
 ۶۸- زمین
 ۶۹- زمین
 ۷۰- زمین
 ۷۱- زمین
 ۷۲- زمین
 ۷۳- زمین
 ۷۴- زمین
 ۷۵- زمین
 ۷۶- زمین
 ۷۷- زمین
 ۷۸- زمین
 ۷۹- زمین
 ۸۰- زمین
 ۸۱- زمین
 ۸۲- زمین
 ۸۳- زمین
 ۸۴- زمین
 ۸۵- زمین
 ۸۶- زمین
 ۸۷- زمین
 ۸۸- زمین
 ۸۹- زمین
 ۹۰- زمین
 ۹۱- زمین
 ۹۲- زمین
 ۹۳- زمین
 ۹۴- زمین
 ۹۵- زمین
 ۹۶- زمین
 ۹۷- زمین
 ۹۸- زمین
 ۹۹- زمین
 ۱۰۰- زمین

۵۸۹۲ جلوس مینندی در ملک چین پنجاه و نود و دو سال بعد از نبوت آدم بود

مردم مینندی نام پادشاه سیم است از طبقه پست و یکم از سلاطین چین و او برادر جندی است که شرح حالش
 مرقوم افتاد آنگاه که لشکر بجایه تاخت و جندی را اسیر کرد و سنا و ملک و اشراف سپاه اتفاق کرده چینه
 را سلطنت برداشتند و او را بر تخت جای کردند تا ملک را از لشکرهای بیگانه محفوظ و محروس بدارند تا
 چنان کار ملک تکفیه بود که هیچکس را محال نظم و نسق دست نداد زیرا که اهل بلاد و امصار چین مردم حریف
 کار و صنعت مشبه بودند و از ایشان کار جنگ و جدال و قتال ساخته نیکست و مردم لشکری سر از خدمت
 و اطاعت پادشاه نافتند کرده در رسم افتادند و بقتل و غارت مشغول شدند مینندی هجرت
 تمام چهار سال سلطنت کرد و خود را سلامت بداشت رسم عاقبت قبایل متفرقه بر او تاختند و او را نیز
 اسیر کرده با خود بردند و ازین طبقات سلاطین قدیم نتوانستند در دارالملک چین سلطنت کنند و پادشاه
 تخت را از شهر گین بگردانیدند و بجانب ما چین گزیدند و در آنجا پادشاهی کردند چنانکه هر یک در جای
 خود مرقوم خواهد شد

۱- مینندی
 ۲- سیم
 ۳- طبقه پست
 ۴- یکم از سلاطین
 ۵- اشراف سپاه
 ۶- اتفاق کرده
 ۷- چینه
 ۸- محروس
 ۹- حریف
 ۱۰- مشبه
 ۱۱- جدال
 ۱۲- ساخته
 ۱۳- نیکست
 ۱۴- مشغول
 ۱۵- تاختند
 ۱۶- اسیر
 ۱۷- بردند
 ۱۸- طبقات
 ۱۹- قدیم
 ۲۰- نتوانستند
 ۲۱- در دارالملک
 ۲۲- چین
 ۲۳- سلطنت
 ۲۴- کنند
 ۲۵- پادشاه
 ۲۶- تخت
 ۲۷- را از شهر
 ۲۸- گین
 ۲۹- بگردانیدند
 ۳۰- بجانب
 ۳۱- ما چین
 ۳۲- گزیدند
 ۳۳- در آنجا
 ۳۴- پادشاهی
 ۳۵- کردند
 ۳۶- چنانکه
 ۳۷- هر یک
 ۳۸- در جای
 ۳۹- خود
 ۴۰- مرقوم
 ۴۱- خواهد
 ۴۲- شد

۵۸۹۳ ظهور ملوک طوایف چین پنجاه و نود و دو سال بعد از نبوت آدم بود

بعد از آنکه مینندی اسیر شد چنانکه مرقوم افتاد دیگر کس نتوانست در ملک ختا و چین با استقلال
 سلطنت کند و کار آن اراضی بر ملوک طوایف رفت چنانکه ملک چین و ختا و ختن در تقسیم مذکورند در این
 قسمت شازده تن پادشاهی کرد قسم اول ملک در لونگت بود و در این ملک تن پادشاهی کرده

۱- ظهور
 ۲- ملوک
 ۳- طوایف
 ۴- چین
 ۵- پنجاه
 ۶- نود
 ۷- دو
 ۸- سال
 ۹- بعد
 ۱۰- از
 ۱۱- نبوت
 ۱۲- آدم
 ۱۳- بود
 ۱۴- بعد
 ۱۵- از
 ۱۶- آنکه
 ۱۷- مینندی
 ۱۸- اسیر
 ۱۹- شد
 ۲۰- چنانکه
 ۲۱- مرقوم
 ۲۲- افتاد
 ۲۳- دیگر
 ۲۴- کس
 ۲۵- نتوانست
 ۲۶- در
 ۲۷- ملک
 ۲۸- ختا
 ۲۹- و
 ۳۰- چین
 ۳۱- با
 ۳۲- استقلال
 ۳۳- سلطنت
 ۳۴- کند
 ۳۵- و
 ۳۶- کار
 ۳۷- آن
 ۳۸- اراضی
 ۳۹- بر
 ۴۰- ملوک
 ۴۱- طوایف
 ۴۲- رفت
 ۴۳- چنانکه
 ۴۴- ملک
 ۴۵- چین
 ۴۶- و
 ۴۷- ختا
 ۴۸- و
 ۴۹- ختن
 ۵۰- در
 ۵۱- تقسیم
 ۵۲- مذکورند
 ۵۳- در
 ۵۴- این
 ۵۵- قسمت
 ۵۶- شازده
 ۵۷- تن
 ۵۸- پادشاهی
 ۵۹- کرد
 ۶۰- قسم
 ۶۱- اول
 ۶۲- ملک
 ۶۳- در
 ۶۴- لونگت
 ۶۵- بود
 ۶۶- و
 ۶۷- در
 ۶۸- این
 ۶۹- ملک
 ۷۰- تن
 ۷۱- پادشاهی
 ۷۲- کرده

وقایع بعد از سقوط آدم علیه السلام تا هجرت

۲۳۵

اول حکمور دوم او کوی سیم کزگان چهارم مولون پنجم لولوانک قسم دوم مملکت قان باقی است در مملکت چهارتن سلطنت داشتند اول مولون دوم مولون سیم سنبوتی چهارم بور بوق و قسم سیم مملکت کون جویی بود و درین قسمت سه تن پادشاهی کردند اول کولکان دوم لولوان سیم کینفر و قسم چهارم مملکت اقی باقی بود در این اراضی دو تن پادشاه بودند اول لولون دوم سبیل و قسم پنجم مملکت تبت بود و آنرا یک پادشاه حکمرانی میکرده که عینو نام داشت و قسم ششم مملکت میزنی بود در این قسمت نیز کین سلطنت میکرد و او را اسپتی نام بود و در زمان این ملوک طوائف آنا رنجیه بدیده چنانکه برای سیاه مترکم میکشت و بارانی برنگت چون مسبارید و گاه بود که پاره ای گوشت از هوا فردمی افتاد و بسا وقت صاخصای عظیم بر زمین آمده و فسرده میکشت نچاه و سفت سال روزگار این ملوک بود و کار بدینسان میرفت آنجا مردی که او را فیدا نودی پینا بدیده ملک از ایشان بگرفت چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد

حکمور اول
 کوی سیم
 کزگان
 مولون
 لولوانک
 بور بوق
 کون جویی
 سنبوتی
 کینفر
 لولون
 سبیل
 میزنی
 اسپتی
 کولکان
 لولوان
 سبیل
 کینفر
 فیدا نودی
 پینا

ابتدای دولت ماچین و سلطنت ششوندی پنجاه و شصت و نود و هفت سال بعد از سقوط آدم بود ۵۸۷
 ششوندی نسب سبطین قدیم چین رساند و او از طبقه پست و دوم پادشاهان ختو و چین محسوب شود و آنجا که قبایل متفرقه سیندی را امیر کردند و او را المکت پکن را غارت نمودند ششوندی از میان آن خوقا خسران کرده راه مملکت ماچین پیش گرفت و عقیده مردم ختای آنست که ششوندی در آن کر بختن برود خانه بزرگه رسید که عبور کردن از آن محال می نمود و هم داشت که دشمن از ختای او رسیده دستگیرش کند پس دست بدر گاه خداوند برداشت و روی مسکت بر خاک نهاد تا کار بر خانی چند با وید شده او را بر با خویش نهادند و از آن رودخانه عبور کردند چون ششوندی به مکت ماچین رسید خرد و بزرگان او را اطاعت کردند و بر تخت سلطنتش جای داده سر بفرمانش نهادند و او اول سلطانیت که در ماچین بنا سلطنت نهاد مدت ملکش شش سال بود

کولکان
 عظیم کاف
 ساکن در کاف و اف
 و نون نون
 دو و دو
 و نون کینفر
 ختای ساکن
 و رای
 با الف
 و اف
 ساکن

هلبوس بهوج در مملکت هندوستان پنجاه و شصت و نود و هشت سال بعد از سقوط آدم بود ۵۸۸
 راجه بهوج از قبیلکه با راست بعد از آنکه مدتی که مملکت مالوه پریشان و آشفته بود چنانکه مذکور گشت بهوج انجمنی کرد خود کرده بر آن مملکت مستولی شد و سر حکومت بر آورد مردمی سخا اندیشند داشتند بود و با بر و لشکری از دره و حفادت میرفت هر نیمه شب جامه خویش را دیگر کون ساخته کرد کوی و بازار بر میشد و درین حال مساکین و پویشس احوال فقرا جدا جدا میسازم میکرد و سر کجا میسخت و مستند بر میافت و دستگیری میفرمود و در کار آبادی و عمارت بلدان مشغول بود که در ایام قدرت روی داده بود و عظمتش در دیده و چون بکار سلطنت استقرار یافت نام و رسولی ساز کرد و پیشگی در خور حضرت شاپور و اناکاف انقاد در گاه در و در حضرت او اظهار طاعت و سکت نمود زیرا که مدتی بود لشکری ای بران در اراضی هندوستان به شخیر بلاد و اصهار مشغول بودند کونید بهوج بدیدار پریشان میلی تمام داشت و پیوسته شبتانرا با چیزیه دختران مار پستان غیرت مانع و لبان می آورد و سر سانی دو نوبت حبشی بزرگ می آراست و گرو کرده ایانی ساز و سرود و نوازندگان خپک و عود را بحضرت خویش فرمایخت و متدا و حشون

ساکن
 روزت
 راجه
 ساکن
 کون

جسد دوم از کتاب اول تاریخ التواریخ

چهل روز عیاشی و در این مدت واجب بود که بزرگان مملکت و اعیان دولت همه کارها فرود گذارند و راه برود
 و سرور گیرند و طعام و شراب عامه مردم از خود بگیران و عموماً سالاران پادشاه میرسد و چون این جشن
 بیای میرفت هر یکین داده مشغال زرناب و خلقی لاتی عطا میفرمودند و نیکو نه مدت پنجاه سال با دمسازگی
 کرد و نگاه رخت بسیاری دیگر بر بدنه کرده و پشاکر و هفتصد هشتصد در روز کار حولت او بسیار گشت
 جلوس قسطنطنین و مملکت روم پنجاهار و شصتصد و نود و نه سال بعد از سقوط آدم بود
 قسطنطنین پسر ارشد و کبر قسطنطین است که شرح حالش مذکور شد و او دختر میخانه چی است که مردی مسکین بود
 خدمت میخانه میگردد و وقتی چنان اطفال او در اراضی داشت در شهر نشینت متولد شد و مادرش علقه نام دارد که
 هم او را این نامیده اند و او دختر میخانه چی است که مردی مسکین بود خدمت میخانه میگردد و وقتی چنان اطفال او را
 روم ایللی عبور کرد و قسطنطین که در آن زمان روم داشت او را دیدار کرده شقیقه شامیل و ملکات او گشت و او را شطر
 زنی بسیاری خویش آورد و قسطنطین از او متولد شد و آن زمان که قسطنطین هجده ساله شد قسطنطین چنانکه مرقوم داریم
 دختر مقیمین را زن گرفت و قیصری یافت و این را اطلاق گفت و پسران نیز ترک گفت لاجرم قسطنطین ملازم خدمت
 واکاشتن گشت و چون کار همه بر خجک و معطله میرفت از تحصیل علم و طلب حکمت باز ماند اما مردی بلند بالا
 و نیکو چهره و دلیر و هوشیار بود هنگام خجک جلادتی کافی داشت و گاه مسلح کار میدانه و جهاد میگرد و هرگز
 از پی سرود و سرور نمیشد و چندان در جنگها جلالت نمود که منصب تریبون یافت و محسود قلمی گشت در این هنگام
 که نام بلند او گوشه پذیر گشت او را طلب فرمود و قلمی رخصت او را بمسامحه و ماطله میکذاشت تا بجای
 کشید که دید از این اخلوطه دادن از خجک قسطنطین ناکر نیز خواهد شد لاجرم او را با ساخت و قسطنطین چون
 برق و باد اراضی و نیش و پانیه و ایالیای فرانسه را در نوشته آن هنگام که پدرش از بحر سفر انگلند کشی در میرفت
 بنیدر بالان رسید و این مرقوم افتاده است با بچه قسطنطین هنگام مرگ پدری و دو سالی داشت و قسطنطین
 از دختر مقیمین سه پسر دیگر بود که یکی جولوس نام داشت و آن دیگر قسطنطیوس و سیم را و الماتیوس نام
 داشت و هم از آن زن سه دختر داشت اول انستازیا نامیده میشد و دویم او طرو پیا نام داشت و سیم را
 کانسانیا میکشند و این شش تن در حیات قسطنطین نه فرزند آوردند و نسب برادران قسطنطین
 از وی روشن تر بود چه ایشان از دو سوی نسب پادشاه میسر وند اما آن هنگام که قسطنطین
 و داع جهان میگفت پسر بزرگتر که از دختر مقیمین داشت میزده ساله بود و کار ملکات را کفایت
 نمیتوانست کرد لاجرم ایشانرا بدست قسطنطین سپرد و او را و بعد خویش ساخت و او در
 سلطنت خویش رعایت حال ایشانرا واجب میداشت و قسطنطین دوزن بسیاری آورد و اول فرزند
 نام داشت دوم رافستیا نامیدند از زن اول پسر می آورد که کر سپوس نام میداشت و او بدست
 پدر مقتول گشت چنانکه مرقوم خواهد شد و از زن دوم سه پسر آورد اول قسطنطین دوم قسطنطین که نام
 پدر داشت سیم قسطنط و دو دختر آورد که یکی قسطنطینه نام داشت و دوم را نام مادر خویش داده این
 خواند با بچه قسطنطین بعد از مرگ پدر بجای او فرما کند از لشکر و کوشش و کراکت که سپهسالار دیران النسی بود

و چون این جشن بیای میرفت هر یکین داده مشغال زرناب و خلقی لاتی عطا میفرمودند و نیکو نه مدت پنجاه سال با دمسازگی کرد و نگاه رخت بسیاری دیگر بر بدنه کرده و پشاکر و هفتصد هشتصد در روز کار حولت او بسیار گشت

وقایع بعد از سیوط آدم علیه السلام تا هجرت

که خدیجه پرمیان بست و لشکر با تراضف کرده با ایشان خطاب کرد که قسطنطین سپه پادشاه ششست
خدمت او را واجب شمارید و رضایید پسید که سلطان روم مرد بیکانه را بکومت شما فرستد مردم جمیعاً
قسطنطین را تکمیل بخشاند و او را سلطنت سلام دادند تا قسطنطین چون در کار سلطنت مگانت یافت
نامه در سوگواری پدر کرده بدست رسولی نبوی قزلباش فرستاده بدو نوشت اگر چه نخستین شرط بود که از حضرت
توز حضرت در سزنا من در سر بر قیصری بجای گنسم اما لشکر با اینرا چندان شور و شوق در سر بود که مراد برایش
خویش را نکرده و ناچار حایل امیر اطوری او بختی تحت ملک بر آدم چون این نامه قزلباش رسید سخت در غم
شد و خواست تا آن نامه را در آتش افکند باز اندیشید که مبادا قسطنطین پیش آید که اصلاح آن مشکل افتد ناچار حایل
خود را پوشیده داشت و بر سلطنت او امضا داد و هم از بجز آنکه از حضرت قسطنطین بجا بد در همان روز مورس را
که از بزرگان درگاه بود بر تبه قیصری بر کشید و لقب مسیونی داد و از آن هنگام دست بظلم و تعدی بر
کساده و پر خراج ممالک میفرود و بر اموال و اطفال مردم نیز خراجی بنهاد و بجزیره برگرفت و هر کس از آنده خسته خود
چیزی پنهان میداشت تا خراج نکند از او را بجهت جناب و عذاب میافکندند و حقیقت حال با معلوم
میداشتند آنگاه مردم روم را شماره کرده و از بجز سر تن زر می معین بخشا و که همه ساله بجهان دیوان می
بزرگان شهر روم و اصحاب دیوان با هم اتفاق کرده گفتند اگر کار بدینگونه رود روزی چند برنگزد
که شهر روم ویران گردد لا جرم باید اندیشه کرد که در سلطنت برداشت تا دفع قزلباش کند و عاقبت
هکلی آمد دست و عهد استمان شده مقتضیست از میان خستبار کرده و داد سپهرتسین بود که بکلم دایست
از قیصری استعجابت و دختر قزلباش نیز در سرای مقتضیست بود با بجز مردم روم خوفا بر داشتند و بر قزلباش
شورید مقتضیست را تحت ملکی نشاندند و کس نزد مقتضیست فرستاده او را گهی دادند و گفتند چه از کار سلطنت
دامن کشیده داری اینک فرزند تو حایل امیر اطوری او بختی واجب باشد که از اعانت او کناره بگیری
چون انچه بر مقتضیست رسید با استیصال تمام شهر روم آمد و اصحاب دیوان از او خواستار شدند تا دیگر
بار حایل قیصری او بخت و بنظم کار سپهرتسین او را از انوی چون قزلباش این فتنه و آشوب را بدست
از بهر وضع خوفا لشکری عظیم بر آورد و سورس را سپهسالار کرده او را نبوی روم تا تحت سورس
مانند برق و باد حلی نیازل کرده کنار روم را لشکرگاه ساخت و از کثرت شناختن و عجله بستن بکنی لشکر از
دی باز ماندند و ستم مردم که قترم رکاب بودند و سورس خاطر و بجزیه داشتند پس روم قنای
موراز لشکرگاه سورس کوچ داده مردم روم پیوستند و بعد از ایشان انولیت که سر منکت فروغ خا
بود هم با مردم خود بسیار روم طغی شد سورس چون کار چنان بدید که تاب در نک نیار و ناچار کار بر
فرار نهاد لبوی شهر روم را بخت و مقتضیست بالشکر از دنبال او تا تحت او را در شهر روم محصور ساخت
تا فتح آن شهر سخت صعب می نمود از این روی که کسی از شهر با دریا اتصال داشت و خوردنی مردم را با
کسی به اینجا حمل میدادند و از هر طرف که خشکی متصل میشد همه وصل و شوره زار بود و چون مقتضیست
که بکلم غلبه و پورشش فتح آن شهر محال مبادی حلی اندیشید و بقواد سپاه سورس و بزرگان شهر و انان نوشتند

جمله دوم از کتاب اول تاریخ التواریخ

چنان باز نمود که این همه بواسطه نامهای مردم سورسل است و چنان کرد که جمله دست سورسل افتاد و چون
 برکشود و ملاحظه فرمود مردم خود را با دشمن همداستان دانست و سخت تر مسیبت پس بدان سر شد که کار مصاحبه
 کند و شتابان توفیق فرمایید بدین اندیشه از شهر بیرون شده بجزرت مقیمین شتافت و صورت اندیشه خویش را
 داشت مقیمین حشمت او را رعایت کرد چنانکه شهر روه بخت فرمان آورد و انکار سورسل را گرفته بند بر نهاد
 و با خود شهر روم آورد و از پس وزی چند با او گفت که من با چار تورا خواهی کشت اما خواهی باشی که
 بعد از قتل تعزیت تو را نیکو بدارم و باین بزرگان بجاک سپارم و هم تو را مختار ساختم تا بجز کوهی خواهی مقبول
 شوی سورسل با چار دل بر مرکب نهاد و بشکم دریدن رضاداد که رسم قتل بزرگان روم بود پس شکم او را برید
 و جسدش را در مقبره که از بجزر خواندن قلنیث بود مدفون ساختند اما مقیمین چون از کار سورسل بر بداختند
 قریب بجزرت شد و خواست تا سلطنت خویش را استوار کند و صواب چنان شد که با قسطنطین سلسله
 الفت و مودت بحسب با ندیس دختر خود را که فستانا نام داشت با خویش برداشته از روم حمید بیرون
 و اراضی ایتالیا را در نوشته از گوستان الب عبود نمود و در شهر اربل با قسطنطین دیدار کرد و در رسم
 مودت محکم نمود و دستار بشیر طازنی بسرای او فرستاد و سلطنت خویش را قومی ساخت در این وقت
 قریب در ممالک شرقی روم بود و همه روزه این اخبار را صفا میفرمود و دانسته بود که فستانا
 فرو نخواهد نشست تا چار تقسیم عزم داد که خود بسوی دشمن سفر کند و کار خصم را بیکسره فرماید پس
 مردم خویش را از هر جانب طلب داشت و سپاهی عظیم فراهم کرد و بسوی ایتالیای کوچ داده تا
 رومی تباخت اما جمیع حدود و ثغور ایتالیا بدست مقیمین چنان محکم بود که قریب از هیچ سوی دست
 نیافت و از لشکر گاه خود بیرون حکومت نداشت و روز تا روز کار بر او شک شده و همی ضعیف
 گشت و چون معلوم کرد که روی ظفر نخواهد دید بدان سر شد که کار مصاحبه کند پس وقتی از صنادید
 در گاه خویش را بشهر روم فرستاد و با مصحاب دیوان پیام داد که اگر چند تن از شایه بزرگان قدیم
 روم را بنزدیک من فرستید کار با شما مصاحبه کنم و این فتنه و خونخواران را فرو نشانم و مقیمین را
 فرزند خویش خوانم چون فرستادگان او بشهر روم آمدند سخنان او را بار نمودند اما بی روم کشته جلیتمی
 قریب در مانگیر و دوستی او از هر ما واجب نباشد و جز با زبان شمیر مار با او سخن غیث و در جوانی او
 خوار کرده از پیش برانند چون قریب کار بدینگونه دید داشت که هر گاه در آن اراضی توقف کند
 سورسل اسیر و دستگیر خواهد شد تا چار دل بر فرار نهاده و عزم مراجعت را تقسیم داده کوچ فرمود
 و در مراجعت لشکریان او که از جماعت ارگن بودند دست بقتل و غارت گشودند و در ملک ایتالیا
 دید و آبادی رسیدند خراب کردند و آتش زدند و از دنبال مقیمین همی کوچ میفرمود تا قریب
 از حدود ایتالیای بیرون شده بممالک شرقی روم در رفت و چون در شهر نیکانیکه دارالملکش بود رسید
 مردی را که نسبت نام داشت و با او از کودکی برآه بود کجانی سورسل لقب نصیری و سیمیونی
 و حکومت ممالک ارگن را به توفیق داشت مقیمین دوم که در ممالک مصر و سریه حکومت داشت

قریب و فستانا
 و در کوه و کوه
 و چون مقیمین
 سالانی تاریخ
 و بیکدیگر می
 و چون کوه و کوه

سورسل
 و در کوه و کوه
 و در کوه و کوه
 و در کوه و کوه
 و در کوه و کوه